زمينه هاي ثابت و متغير و انطباق ثابت بر متغير

زمينه هاي ثابت و متغير و انطباق ثابت بر متغير

علي رحماني سبزواري

بسم ا الرحمن الرحيم

وحدت امتها و راز پيروزي اسلام

در زماني كه استعمار جهاني عزم خويش را جزم نموده تا آتش اختلاف را ميان مسلمين شعله ورساخته و از اين رهگذر به مقاصد شوم خويش برسد، انديشه تقريب مذاهب اسلامي و تبين ملاكهاي اتحاد مسلمين بسيار ارزشمند است و بايد مورد تحسين افكار مترقي و مناديان توحيد واقع شود و سزاوار آن است كه همة آزاديخواهان مسلمان در سرتاسر عالم كه در انديشه تحقق حريت و آرمانهاي متعالي انسان اند، از اين حركت پشتيباني نموده و با آن هماهنگ گردند؛ چرا كه اتحاد مسلمين زمينة تحقق جامعه اي با فضيلت و جهاني نوين و آرام را نويد مي بخشد اين حقير معتقدم انديشه تقريب مذاهب نبايد به مذاهب اسلامي محدود گردد، بلكه گستره آن بايد همه اديان الهي بلكه تمام مكاتب چه الهي و چه مادي را فرا گيرد؛

چرا كه انسانها بطور مطلق جملگي در طبيعت وخواستهاي فطري انساني و نيز در پيروي از انديشه و فكر متعالي شريكند.

آنها مي توانند بطور مسالمت آميز در كنارهم زندگي نمايند و در اين فضاست كه مكتب متكي به حجت و برهان «اسلام» به آساني مي تواند سرافراز بوده وبر همة مكاتب قاهر و غالب باشد پس چه خوب است كه آزاد انديشان جامعة اسلامي جهت عرضة اسلام ناب بر دلهاي خالي از اغراض شوم و حقد و كينه، به فكر وحدت جامعة انساني باشند كه اين امري است ممكن چرا كه اگر ميان اهل سنت و شيعيان پيروي از قرآن ومحمد صلّي ا عليه وآله مي تواند به عنوان تكيه گاه وحدت تجلّي كند، ميان مسلمانان و مسيحيان و ساير اديان الهي نيز اطاعت از حق تعالي وحجّت دروني (عقل) مي تواند ملاك همزيستي و وحدت باشد و نيز خواستهاي انساني وفطري و عقلي مي تواند پايگاههاي اتحاد را ميان تمامي امتها چه الهي و چه مادي ايجاد كند. آن روز كه بشر به حكومت عقل و خواستهاي فطري گردن نهد، بدون شك زمينة وصول به اطاعت از قافله سالار عالم امكان وانسان كامل يعني «محمد صلّي ا عليه وآله » محقق گرديده است. آزاد انديشان و اسلام شناسان جامعة اسلامي بايد بدانند كه راه پيروزي اسلام در قرن حاضر نه جنگ است و نه تسليم، بلكه تنها راه آن تحقق جامعة حق پذير و متعادل است. بايك نگاه عميق به فلسفة جنگهاي پيامبر در مدينه بخوبي مي توان دريافت كه جنگهاي مسلمين براي ايجاد زمينة مساعد جهت عرضة اسلام ناب و پذيرش آن بر مبناي گزينش و اختيار بوده است نه تحميل اسلام بر مردم به جبر وقهر وشمشير و سرنيزه.

پيوند ناگسستني قرآن و سنت

طبق اعتقاد همة مسلمانان، قرآن و سنت اساس تمام احكام و قوانين اسلام ـ چه كلي و چه جزيي ـ را تشكيل مي دهد با اين تفاوت كه قرآن كليات احكام را تشريع

مي كند و جزييات آن توسط سنت تبيين گرديده است و بي نيازي از سنت صحيح نيست، چنانچه عكس آن نيز بي معناست، زيرا اولاً آيات مربوط به زندگي و حقوق اجتماعي بشر محدود است و نيز بصورت عام و كلي است و غالباً به جزييات آن نپرداخته است و ثانياً قوانين فراواني براي حل مشكلات فردي و اجتماعي

مسلمين مورد نياز است كه بدون سنت كه مفسّرو مبيّن واقعي كتاب است، دستيابي بدانها غير ممكن است. از اين روهمة فقها چه شيعه وچه سني بر اعتبار حديث صحيح كه صدور آن از معصوم قطعي و مسلم و كاشف از سنت است، هم عقيده اند و مسلمانان موظفند به مضمون آن ترتيب اثر دهند، بنحوي كه به مضمون قرآن عمل مي كنند. قرآن نيز طي آيات متعدد، مسلمانان را به اهميّت حديث و ارزش گفتار نبي اكرم و ناقلان و حاكيان سنت متوجه ساخته و اطاعت پيامبر اكرم را بر همگان لازم دانسته است. قرآن مي فرمايد: ﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا...﴾(1): از آورده هاي رسول خدا اطاعت كرده و از نواهي آن باز ايستيد».

و نيز مي فرمايد: «﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ...﴾(2)؛ كه در اين آيه شرط رسيدن به محبت الهي را اطاعت پيامبر معرفي فرموده است».

در جاي ديگر اطاعت رسول و اولو الامر را همانند اطاعت خداوند واجب نموده است(2).

نيز قرآن (4) تخلف از اطاعت رسول را مساوي بطلان عمل دانسته است.

استاد سيد عبداله شبر در «الاصول الاصيلة» صفحه 134 در باب لزوم عمل به سنت، روايات زيادي را از «كافي»، «امالي شيخ»، «محاسن برقي» و«قصص راوندي» نقل

_____

1 ـ سورة حشر: 7.

2 ـ سورة آل عمران: 31.

3 ـ سورة نساء: 59.

4 ـ سورة محمد 33.

مي كند كه مضمون همة آنها اين است كه مخالفت سنت مانند مخالفت كتاب، موجب كفر است و همة آنها دلالت بر اين معنا دارند كه شرط اصلي ايمان تمسك به سنت پيامبر است. بنابر اين ممكن نيست فقيه مسلمان چه شيعه و چه سني بدون تمسك به سنت و تعبد بدان، بتواند به احكام و مقررات اجتماعي و عملي اسلام نايل آيد.

مفهوم سنت از نگاه عامه و خاصه

سنت در لغت به معناي طريقت (1) است؛ در اصطلاح فقها براي كلمه سنت دو معنا بكار رفته است:

نخستين معناي آن، «مستحب» است كه يكي از احكام پنجگانه است و در مقابل واجب، حرام، مكروه و مباح قرار دارد.

شهيد اول در «القواعد والفوائد» صفحه 304 مي فرمايد: «السنة ترداف المستحب غالباً».

دومين معناي سنت، عبارت است از گفتار، عمل و تقرير شخص پيامبر. سنت را نبايد مرادف با خبر دانست چرا كه به قول شيخ انصاري رحمه ا «در باب اثبات حكم به روايت»(2) خبر حاكي از سنت است نه خود سنت. سنت بدين معنا (گفتار، كردار وتقرير ويژه شخص پيامبر) مورد قبول همة فرقه هاي اسلامي است اما اختلاف ميان شيعه و سني در راه وصول به اين سنت است، چرا كه اهل سنت قول و فعل و تقرير صحابه را همانند قول و فعل و تقرير پيامبر حجت دانسته اند (3) و در مقابل شيعيان نيز قول و فعل

_____

1 ـ المنجد، دهخدا و ديگر كتب لغت.

2 ـ رسائل، مبحث قطع و ظن: 108 چاپ انتشارات جامعه مدرسين.

3 ـ مسند احمد ابن حنبل ج 1 و مسند عبدا ابن مسعود: 379 «فما رأي المسلمون حسناً فهو عند ا حسن و ما رأوا سيئاً فهو عند اله سيئي ».

و تقرير ائمه معصومين عليهم السلام را همانند قول و فعل و تقرير پيامبر حجت مي دانند (1).

واگر چه بحسب ظاهر هر دو فرقه مفهوم سنت را تعميم داده اند، ولي اگر از آنها بپرسيم آيا قول و فعل و تقرير صحابه يا معصومين در صورتي كه مخالف قول و فعل و تقرير پيامبر باشد بازهم حجت است؟ پاسخ هر دو فرقه منفي خواهد بود. بنابراين لُبّ مسأله اختلاف شيعه و سني در مسأله سنّت، به اختلاف راه وصول به سنت بر مي گردد، با اين تفاوت كه يكي از دو فرقه مدعي است كه راه وصول به سنت قطعي است چرا كه راهبران و قافله سالاران معصومند و ديگري اقرار مي كند كه راه، راه انسان جايز الخطاست.

در نتيجه بايد بگوييم ميان خاصه و عامه در اين كه سنت همانند قرآن تكيه گاه قواعد و مقررات نظام اجتماعي است، اختلافي نيست.

قرآن از نگاه آيات آن

قرآن كتاب آسماني و معجزه جاويد پيامبر اسلام است و كتابي است كه خود را به حق، حكمت، موعظه برهان، نور، رحمت، بصيرت، شفاء، عزيز، حميد، مبشّر، ذكر، بينّه، فرقان، فصل و دهها نام و صفت ديگر معرفي كرده است اين كتاب آسماني مجموعاً داراي 114 سوره و مشتمل بر بيش از شش هزار آيه است. قرآن كتابي است جهاني، مطالب آن نيز به زمان و مكان خاص يا طايفه وامّت ويژه اي اختصاص ندارد و دعوت آن همگاني است. قال تعالي ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾(2) و نيز قرآن هميشگي و پايدار وبه ابديت تاريخ، ابدي است و چون كتابي است مجيد وعزيز

_____

1 ـ اصول فقه، مظفر 2: 61.

2 ـ سورة آل عمران: 64.

ونور ورحمة و... پس به هر دلي و جامعه اي نفوذ كند، آن را به صفات خويش متصف خواهد ساخت كه شاهد اين مدعا، مدينة زمان پيامبر و بعضي از ياران آن حضرت است.

خطوط كلي مباحث

در اين مقاله ما ابتدابه زمينه ها و مبادي جاودانگي قرآن و سنت پرداخته سپس به علل و زمينه هاي متغير اشاره نموده و به شبهات مي پردازيم و به عنوان حسن ختام به اشكال وشبهة ارتباط متغير به ثابت در نگأه فلسفي و كلامي نيز اشاره خواهيم نمود و پاسخ آن را نيز مرقوم خواهيم داشت.

مبادي جاودانگي قرآن و سنت از نگاه اجمالي

از آن جا كه آثار هر چيزي ريشه در خود آن دارد، پس راز جاودانگي قرآن و سنت را از خود قرآن و سنت بايد دريافت. به نظر اين حقير، با شناخت مختصري كه از كتاب حكيم دارم، قرآن ثبات ابدي خويش را در جامعيت خويش، خواستهاي فطري انسان، سنتهاي تغيير نا پذير عالم تكوين و كتاب آفرينش و بالأخره در مبداء فاعلي خويش يعني علم و كمال مطلق مي داند؛ زيرا از يكسو قلمرو مباحث آن عقايد و افكار تا ملكات و صفات نفساني و خصوصيات اخلاقي تا احكام عملي و نظام رفتاري انسان را در بر گرفته و به ابعاد گوناگون آفرينش انسان توجه كرده است؛ و از سوي ديگر به تبيين سنت هاي نظام آفرينش نيز پرداخته وبه علل وجودي بعضي از حوادث و هلاكت ونابودي ملتها وامتها در نظام هستي اشاره كرده است؛ بعبارت ديگر قرآن همانطور كه از مقام

تشريع به وسيله جعل سنتهاي تشريعي به هدايت عقل و انديشه و عواطف انسان و اعمال و حركات او توجه نموده، از مقام تبيين و تفسير كتاب آفاقي به بيان حقايق و سنتهاي نجات بخش و هلاكت زا و راههاي وصول به معالي اخلاقي و اعتقادي و فكري وعلمي نيز اهتمام شايان ورزيده است و در سرتاسر آياتي كه از مقام تشريع و تبيين به بيان آنها پرداخته، به مبداء ذاتي سنتهاي تكويني و تشريعي يعني ريشة آنها و دقايق حيرت زاي آفرينش نيز عنايت خاصي مبذول مي دارد و در حقيقت مي خواهد راز و رمز سنتهاي جاويد الهي را بر گرفته شدن آنها از كمال مطلق معرفي نمايد؛ چرا كه تنها معلول كمال مطلق، مي تواند ابدي باشد.

لازمة ارتباط قرآن به كمال مطلق، جاودانگي آن است.

﴿... وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ $ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ وقال تعالى ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾(2) با توجه به اين كه كلمه «عزيز» يا به معناي بي نظير است و يا به معناي غالبي است كه مغلوب شدن آن ممتنع است و نظر به اين كه مقصود از «من بين يديه و لامن خلفه » زمان حال وزمان مستقبل است يعني زمان نزول قرآن و مابعد آن تا قيامت، ترجمة آيه اين است كه: قرآن كتابي است عزيز «غالب بي نظير» كه از زمان نزول تا قيامت، بطلان در آن راه پيدا نمي كند، چرا كه او از نزد حكيم حميد است ـ در اين آيه راه يافتن بطلان در قرآن به اين كه بعضي از آيات آن ياهمه آياتش ساقط و ملغي قلمداد شده و معارف واحكام حقه آن از دور خارج گرديده باشد و نياز جوامع انساني بدانها منتفي شده باشد، از دو جهت مردود به حساب آمده است.

1 ـ از جهت اين كه او كتاب بي نظير يا غالب بر همة كتب است پس

---

1 ـ سورة حم سجده: 42.

2 ـ سورة حجر: 9.

قانون و كتابي فوق او راه ندارد.

2 ـ از حيث اين كه مرتبط به كمال مطلق و حكيم حميد است ـ حكماي اسلام در اثبات اين كه نظام كياني، نظام احسن است، مي گويند: نظام كياني و هر چه در اوست معلول و رقيقه علم مطلق و قدرت مطلق و كمال مطلق است (1).

پر واضح است كه وقتي مصنوعي، مهندسش داناتر باشد، از استحكام و قوت بيشتري بر خوردار است ونظام و انسجام آن دقيقتر خواهد بود. اينك با توجه به اين كه هر كتابي غير از قرآن چون ناشي از فكر ناقص و محدود است و بايد مشتمل بر نقص باشد، خواه ناخواه در سير تكاملي جامعه، روزي از صحنه خارج مي گردد، ولي كتاب حق «قرآن» كه مهندس آن خدا و كمالات آن بي نهايت است، دليل ندارد كه روزي مغلوب و مقهور تكامل علمي زمانه شود. مگرنه اين است كه تغيير قانون مساوي با نقص آن و قانونگذار آن است و نقص بر خداوندي كه عين علم و قدرت است راه ندارد؟ بنابر اين قاهر بودن قرآن نيز ناشي از احاطه و قاهريت صاحب آن براوست؛ چون صاحبش محيط وقاهر است، او نيز محيط و قاهر است وچون صاحبش جاويد و ابدي است، آن هم ابدي است و چون صاحبش تبيان كل شيء است، او هم تبيان كل شيء است و چون صاحبش مجيد است، مجيد است و در يك كلمه قرآن كاشف از جلال و جمال بي نهايت و خود نيز از آن بر خوردار است، چرا كه رقيقه ذات و كمالات اوست و او تنها كتابي است كه اعلان برتري نموده و آن را ثابت كرده است ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾(2).

_____

1 ـ نهاية الحكمه: 308 و اسفار 7: 106.

2 ـ سورة فتح 28.

دومين مبداء جاودانگي قرآن و سنت، هماهنگي با فطرت

وكتاب انفسي است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(1)؛ روي خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن، اين فطرتي است كه خداوند انسانها را بر آن آفريده و دگرگوني در آفرينش خدا نيست، اين است دين وآيين محكم و استوار ولي اكثر مردم نمي دانند».

اين آيه بوضوح مي گويد كه دين و آيين محكم «قرآن و سنت» در تمام ابعادش يك امر فطري است و هماهنگي لازم ميان دستگاه تكوين و تشريع بر قرار است و آنچه در شريعت وارد شده، ريشه در فطرت دارد وآنچه در تكوين و نهاد آدمي است زمينه و مكملي براي قوانين شرع است. پس ممكن نيست در كتاب و سنت دعوتي باشد كه ريشة آن در اعماق فطرت آدمي نباشد و ممكن نيست چيزي در اعماق وجود انسان باشد و كتاب و سنت با آن مخالفت كند؛ جملة «لا تبديل لخلق ا » وبعد از آن «ذلك الدين القيم» تأكيد ديگري بر مسأله فطري بودن قرآن و سنت و عدم امكان تغيير در اين فطرت الهي است.

جهت اثبات و توضيح فطري بودن كتاب وسنت توجه به چند اصل تكويني ضروري است.

اصل اول: مشاهده در حالات جمادات و نباتات و حيوانات به ما مي گويد كه هر كدام از آنها اولاً داراي مسير خاصي در استعمال وجود خويش است وثانياً هر يك از آنها مراتب وجودي معيني دارند كه يكي پس از ديگري حركت خويش را به جانب كمال

_____

1 ـ سورة روم: 30.

خود در مي نوردند. ما نام اين گرايش تكويني را از اولين مرحله وجودي شيء تا آخرين مرحلة آن،

هدايت عامه مي ناميم، چرا كه اين گرايش تكويني «و حركت جوهري» با استناد به رب العالمين صورت گرفته است.

اصل دوم: انسان نيز در بعد تكويني، هماهنگ با همة موجودات به هدايت عامة باريتعالي، مراحل وجودي خويش را مي پيمايد و زير پوشش هدايت عامة نظام هستي قراردارد، جز اين كه انسان با ساير موجودات در رفع نيازها يش متفاوت است؛ او به تنهايي قادر بر رفع نيازهايش نيست بلكه در تتميم حوائج زندگي و نيازهاي حقيقت وجودي خويش محتاج به نظام خانواده، نظام اجتماعي، محيط جمعي و مدرسه است تا در پرتو جامعه و به مساعدت و ياري آن بتواند به هدف زندگي خويش كه نياز اولية اوست، نايل آيد. پس انسان بدون مدني زيستن نمي تواند به كمال خويش برسد؛ حال مدني زيستن چه به حكم طبيعت يا ضرورت انسان باشد.

اصل سوم: از طرفي چون سلطه طلبي و استخدام، كه ريشه در قوة غضبيّه و شهويّه دارد، ذاتي انسان بوده (1) وهمة انسانها از اين قريحه برخوردارند، خواه ناخواه زندگي مدني انسان، تضارب و تزاحم اجتماعي را بدنبال داشته و در نتيجه موجب نابودي جامعة انساني ونيز ماية محروميت نوع انسان از رسيدن به سعادت وكمال خويش مي گردد. پس با توجه به وجود اين قريحه در انسان و تأمين نشدن حوائج حقيقي و دائمي او جز با اجتماعي كه افراد آن از قريحه استخدام را در جامعه بر قرار سازد، از هر چيزي ضروري تر خواهد بود. بنابر اين به موازات نياز جاودانة انسان به سعادت حقيقي، نياز جاودانة او به كتاب و سنت كه هموار كنندة راه وصول به آن است

_____

1 ـ طهارت الاعراق ابن مسكويه مقاله 371 و جامع السعادات 1: 400.

احساس مي شود. چرا كه تنها وسيله اي كه مي تواند واسطة ميان نقص و كمال انسان گشته و توانايي كنترل جامعه و ايجاد توازن و تعادل اجتماعي را داشته باشد، كتاب و سنت است كه مطابق با خواستهاي فطري انسان است؛ بدين جهت گفته اند سنتهاي الهي و كتاب و سنت، معلول نيازهاي واقعي انسان بوده و مورد تصديق قوة عاقله مي باشد. پس اگر چه سنتهاي الهي يعني كتاب و سنت در مسير تأمين نيازهاي شهوي و غضبي نيست بلكه نسبت به آنها حالت كنترل كننده را دارد ولي سر رشته و ريشة اعتبار آنها

خواستهاي فطري وعقلي است، چرا كه كتاب و فطرت و عقل همسويند و بدين جهت كه خواست رسيدن به سعادت، خواست نوعي است وزمان و مكان و اعصار وامصار نمي شناسد و نياز انسان به تتميم نواقص و رسيدن به سعادت در هيچ كجاي تاريخ و در هيچ يك از مكانها متفاوت نبوده و نيست، پس نياز انسان به كتاب و سنت ـ و توازن وتعادل اجتماعي ـ و راه رسيدن انسان به سعادت نيز زماني و مكاني نبوده و بنابر اين در هر كجا تا انسان هست اين نياز نيز وجود دارد و همانطور كه سعادت واقعي و كمال واقعي در همة افراد يكي است، راه وصول به سعادت واقعي نيز در همة افراد بايد يكي باشد كه آن راه (كتاب وسنت) به جاودانگي خواستهاي انسان جاودانه است، واين است معناي فطري بودن دين.

علامه طباطبايي در «تفسير الميزان (1)» بيان مفصّلي دارد كه ما در تفسير اين آيه واين كه فطرت پايگاه دوام كتاب و سنت است، از آن جا و تفاسير ديگر مدد گرفتيم، خداوند روح همة سابقين را رحمت نمايد در پايان اين فصل بايد بگويم از آن جا كه به موازات تكامل علم و انوار آن، قريحه استخدام و سلطه جويي انسان روبه فزوني است، پس بايد نياز فطري و جاوداني او به سنتهاي جاويد (كتاب وسنت) مطابق با

_____

1 ـ تفسير الميزان 16: 19 تحت آيه مريم.

خواستهاي فطري اش قويتر شده باشد.

راز سوم جاودانگي قرآن و سنت جامعيت آن است.

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾(1)؛ و ما اين كتاب آسماني را برتو نازل كرديم كه بيانگر همه چيز است و ماية هدايت و رحمت و بشارت براي مسلمانان است».

قرآن محصول كشف تام و كامل است كه براي وجود خاتم حاصل گرديد و باتوجه به اين كه در اين كشف همه اسرار و احكام ديده شده و اخذ گرديده است، حصول هر گونه كشفي ديگر براي ديگران، موجب حصول تازه اي نخواهد بود، چرا كه بيش از آنچه كشف تام نتيجه داده، اين يك، چيزي به ارمغان نمي آورد. اگر گفته شود: چگونه قرآن جمعاً محصول كشف كامل است و حال آن كه در مدت 23 سال بر پيامبر صلّي ا عليه وآله نازل شده است؟ پاسخ آن است كه براي قرآن دو نزول است: اجمالي و تفصيلي (دفعي، تدريجي) كه نزول دفعي و اجمالي قرآن را مي توان از آية إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. و از آيه إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ استفاده نمود. علامه طباطبايي در ذيل آيه الَر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ در نزول (2) اجمالي و تفصيلي را بر قرآن اثبات نموده است. نتيجه اين كه قرآن به وجود جمعي و بسيط بر پيامبر مكشوف گشته و سپس در مدت 23 سال همان وجود جمعي، بسيط و اجمالي به وسيلة پيك حق در موارد مختلف باز و بسط داده شده است. حضرت استاد علامه طباطبايي در ذيل همين آيه در الميزان بحث شيريني عنوان نموده كه رجوع به آن بسيار مفيد خواهد بود. پس با توجه به اين كه جامعيت قرآن و اشتمال آن بر همه اسرار و احكام به برهان ثابت

---

1 ـ سورة نحل: 89.

2 ـ سورة دخان: 3.

است، دليلي بر ظهور دين ديگر نيست مگر اين كه كسي در مراتب وجودي خويش از تعين اول و «اول ما خلق ا نوري» سبقت بجويد كه اين هم ممكن نيست چرا كه با فرض سبقت بر اول مخلوق، حتي در سير صعود ي جمع بين نقيضين پيش مي آيد و امتناع اجتماع نقيضين از ابده بديهيات است. مسألة كشف كامل براي خاتم چنانچه مثمر جامعيت قرآن است، خاتميت را نيز نتيجه مي بخشد؛ چرا كه فلسفة وجودي رسالت، كشف سنتها و اسرار هستي براي جامعة انساني است و امكان كشفي كه براي خاتم حاصل شده براي احدي نيست. تفصيل اين مسأله را در فص آدمي «شرح فصوص الحكم قيصري» بايد جستجونمود.

لازم به تذكر است كه جامعيت قرآن، بدان معنا نيست كه هر چه واقع شده و مي شود وهر چه هست به تفصيل

در اين كتاب به ذكر آمده باشد، بلكه جامعيت و تبيان كل شيء بودن قرآن به معناي فروگذار نكردن قرآن است از آنچه كه بشر در راه رسيدن به سعادت دائمي و كمالات علمي و تسخير سنتهاي ارضي و سماوي بدانها نيازمند است و بر اين اساس مي گوييم هر گونه ترقي علمي، تكنيكي، اخلاقي، روحي، كه در جامعه به وقوع پيوسته از عمل به راههاي ارائه شده از جانب قرآن ريشه گرفته است و لذا امام علي عليه السلام مسلمانها را از سبقت گرفتن ديگران بر آنها در عمل به اسلام بر حذر داشته و از بيراهه روي به شدت منع كرده اند (1).

چهارمين راز جاودانگي قرآن و سنت همسويي با كتاب تكوين است.

«وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِيلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِيلاً»(2)؛ حيله گريهاي زشت تنها دامان صاحبانش

_____

1 ـ نهج البلاغه.

2 ـ سورة فاطر: 43.

را مي گيرد، آيا آنها چيزي جز سنت پيشينيان (عذابهاي دردناك آنها) را انتظار دارند؟

هرگز براي سنت خدا تبديلي نخواهي يافت و هرگز براي سنت الهي تغييري نيست» از اين آيه و آيات سورة احزاب (1) و سوره فتح (2) بخوبي استفاده مي شود كه منظور از سنت در اين گونه موارد، قوانين ثابت و اساسي تكويني يا تشريعي الهي است كه هرگز دگرگوني در آن روي نمي دهد و با مرور قرنها وگذشت نسلها اين سلسله سنتها دستخوش تغيير نمي گردد.

اشاره به چند نمونه از سنتهاي تغيير ناپذير

امتحان امتها به هنگام پيروزيها، سرنوشت اقوام تبهكار و تجاوزگر، سرانجام زندگي اندرز ناپذيران، اين نتيجه را مي دهد كه ظلم و ستم سبب نابودي است، جامعه نا صالح حق حيات ندارد، خداوند جباران را به دست خود نابود مي كند، هميشه تغييرات از خود ما شروع مي شود. اينها و دهها سنت تغيير نا پذير ديگر كه در قرآن آمده همه گوياي اين است كه قرآن تفسير و نسخة كتاب تكوين بوده و بيان حقايق هستي را بعهده گرفته است. ولي افسوس كه در تاريخ اسلام مسائلي رخ داد كه موجب شد هنوز هم خيلي از تعليمات قرآن ناشناخته بماند. طبق ظهور آية فوق، سنتهاي الهي نه عوض مي شود و نه تغيير كيفي و كمي در آنها رخ مي دهد، بلكه آنها تغيير ناپذير بوده و خواهند بود. اين سنتها در قرآن گاهي به ا «سنة ا» و گاهي به اولين «سنة الاولين» اضافه شده است كه اين اضافه نه از جهت تنافي بين سنت اولين وسنت ا است، بلكه از جهت اضافه به فاعل و قابل «سنت گذار و سنت پذير» است. وقايع و حوادث نظام كياني، رفتار موجودات زنده، چه حيواني، اجزاي بدن موجودات زنده و اجزاي نظام هستي، جملگي زير پوشش سنتهاي تغيير ناپذيرند و

_____

1 ـ سورة احزاب: 62.

2 ـ سورة فتح: 23.

موجودات ذي شعور بر پايه همين قوانين ثابت، حركات خويش را تنظيم مي نمايند و برهمين اساس است كه هر كسي مي داند چه بكند كه چه حاصل شود، چه بكارد كه چه درو نمايد و براين اساس است كه مذهب مي گويد: بشريت در ميان روشنايي گام بر مي دارد نه تاريكي و نظام هستي نظام علت و معلولي است نه تصادف. سنتهاي نظام تكويني نسبت به ارادة انسان، داراي سه شكلند: الف ـ قضاياي شرطية لزوميه يا اسباب و مسببات حاكم بر رفتار موجودات و حركات آنها؛ نقش اراده و اختيار انسان نسبت به اينها هماهنگي يا تخلف است، يعني همان سنتهايي كه توسط آنها بشريت مسير خويش را تعين مي بخشد و تخلف از آنها مجازات تكويني را بدنبال دارد.

ب ـ قضاياي فعلية قطعيه. مانند احكام نجومي و قضاياي كه علماي هيأت پيش بيني مي كنند و ارادة انسان در برابر آنها هيچ نقشي را نمي تواند بازي كند. شايد آنها كه انسان را بي اراده دانسته اند نظر به اين سنتها داشته اند.

ج ـ قوانيني كه انسان مي تواند با آنها مبارزه نمايد ولي نه براي هميشه؛ اين سنتها متعددند مثل كششهاي فطري همچون فطرت خدا جويي، ازدواج، دين خواهي، خير خواهي و دهها خواست فطري ديگر كه تخلف از اين سنتها نيز به مانند قسم اول آثار دنيوي شومي را بدنبال دارد؛ اگر چه اين آثار به مانند آثار سنتهاي قسم اول ملموس نيست (1).

با توجه به اين كه قرآن هر سه بخش از سنتها را پذيرفته، هرگز نمي توان تصور نمود كه قرآن نظام علّي و معلولي را انكار كرده است و آنها كه به نام انديشة اسلامي همانند اشعري ها، نظام علت و معلول را مردود مي دانند، بايد در فهم خويش راجع به قرآن و سنت تجديد نظر كنند، چرا كه با كمي دقت در كتاب كوني، انفسي، تدويني حتي مي توان پي برد كه تداوم نظام كياني به تداوم سنتهاي حاكم بر آن است و حتي

---

1 ـ نوشته خطي مؤلف.

تغييرات موجود در آن چه در محدوده رفتار انسان و چه در ناحية حركات حقايق نظام موجود، جملگي زير پوشش قوانين و سنتهاي ثابت حاكم بر نظام است. از اين رو قرآن مجيد در هدايت تشريعي خويش از اين سنتها كمك گرفته و با بيان عواقب وحشتناك تخلف از سنن الهي، بشريت را موعظه كرده است بر اين اساس همانطور كه سنتهاي نظام كوني ثابت و تغيير نا پذير است، حقايق و آيات قرآن نيز ثابت و جاويد است؛ آنچه كهنه مي شود جسم است و ماده ﴿كُلّ ُ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ اما سنتهاي هستي وقوانين ثابت نظام كوني، كهنه شدني نيست و چون قرآن هم حقايق و سنتها را بيان مي كند و كتاب تكوين را تفسير مي نمايد، جاويد است.

و لذا امير سخن علي عليه السلام فرمود: «ا ا في القرآن لا يسبقكم في العمل به غيركم» و حكيم

سبزواري در همسويي كتاب تشريع و تكوين مي گويد:

نحمد من علمنا البيانا $$$ وقارن الكتاب و الميزان.

نگاهي گذرا به آيات و رواياتي كه در بيان سنت هاي اجتماعي و تكويني است.

قال الباقر عليه السلام: «صلة الارحام تزكي الاعمال و الأموال وتدفع البلوي وتيسر الحساب و... في الأجل» (1).

قال الصادق عليه السلام: «ان الدعا يرد القضاء» (2).

وعن ابي هريره عن النبي قال: «لا يرد القضاء الا الدعا ولا يزيد في العمر الاّ البرّ» (3).

وقال تعالى: ﴿...وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّه مَخْرَجًا $ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾(4).

وقال تعالى: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾(5).

_____

1 ـ كافي 2: 470.

2 ـ بحار: ج 90 كتاب الذكر و الدعا باب 16.

3 ـ الدر المنثور 4: 66.

4 ـ سورة طلاق 2 ـ 3.

5 ـ سورة ابراهيم: 7.

وقال تعالي: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا $ يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا $ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا﴾(1).

وقال: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ﴾(2).

وقال تعالي: ﴿قَدْ جَاءكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ﴾(3) وقال ﴿فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى $ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى $ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى $ وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى $ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى $ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾(4).

وقال: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾(5).

قرآن كريم در سورة جمعه فلسفة بعثت را تبيين نموده است و تلاوت آيات كياني و تعليم كتاب را تدوين و تكوين و تعليم حكمت مي داند و هر كتابي كه سنتهاي واقعي نظام اجتماعي و كياني را بتواند بدون خطا كشف و روشن نمايد، به موازات دوام آنها دائمي است.

تبصره:

از آن جا كه رابطه قرآن و سنت رابطه مبين و مبين است، پس هر چيزي كه جاودانگي قرآن را به اثبات برساند، جاودانگي سنّت را نيز به همراه خواهد داشت و نيز جاودانگي سنّت بدون جاودانگي قرآن ممكن نيست. اگر ما در مباحث گذشته دلايل جاودانگي سنت را با دلايل جاودانگي قرآن يكي دانسته و يكجا به

بحث گذاشتيم، بدين جهت بود كه آنها را از يكديگر جدا ندانسته بلكه مكمل يكديگر مي دانيم.

_____

1 ـ سورة نوح: 10 ـ 12.

2 ـ سورة اعراف: 96.

3 ـ سورة انعام: 104.

4 ـ سورة ليل: 5 ـ 10.

5 ـ سورة نور: 55.

ترقيات علمي و فني، يكي از زمينه هاي متغير

در اين كه همه چيز جهان مادي در تغيير است و يكنواختي در آن وجود ندارد، هيچ اختلافي نيست و در اين كه جامعة مادي انساني نيز از اين قاعده مستثنا نيست، جاي شكي نيست مگرنه اين است كه زندگي اجتماعي انسان بطور مستمر دستخوش تغيير وتحول است و ابزار زندگي روز به روز عوض مي شود و كاملتر جاي ناقصتر را مي گيرد و يا بر عكس كاملتر در چرخش زمانه از بين رفته و جاي خويش را به فقر و جهل مي سپارد؟ بايد توجه داشت كه تغييرات پديده هاي هستي به اصطلاح فلسفي ريشه در سيلان ذاتي آنها دارد ولي تغييرات جامعه انساني دو قسم است: الف ـ از ناقص به كامل و برگرفته از علم و تكنيك بشر ب ـ از كامل به ناقص و محصول هو سبازي و درنده خويي بشر. در هر صورت وقتي موضوع و واقعيت خارج تغيير نمود، در رابطه با تصرف انسان در آن، بايد در جستجوي حكمي نوبود، چرا كه وقتي موضوع از بين رفت ويا تغيير نمود و موضوعي جديد پاي به ميدان نهاد، حكمي جديد بايد ظهور نمايد ، به دليل اين كه تغيير احكام موضوعات و واقعيات متغيّر، يك امر مسلم فقهي و اصولي است و به مانند تغيير عرض مقارن با تغيير معروض است، اين سلسله تغييرات اگر چه توسط علم و تكنيك و ارادة انسان تحقق مي پذيرد، ولي دعوت انبيا به علم و تكنيك و تسخير طبيعت در اين جهت نقش عظيمي را بازي كرده است. علامه مطهري

مي گويد: «مي توان گفت كه در اسلام هيچ شيء مادي نيست كه جنبة تقدس داشته باشد بلكه شكل ابزار زندگي را اسلام در قلمرو علم و فن قرار داده است. دين هدف را تعيين مي كند و راه هدف را، اما تعيين وسيلة رفتن به هدف، مربوط به خود بشر است» (1).

_____

1 ـ نظام حقوق زن در اسلام: 96.

وسايل و ابزار زندگي در هر عصري بستگي به ميزان معلومات و اطلاعات علمي بشر دارد. هر اندازه معلومات و اطلاعات بشر توسعه يابد، ابزارها كاملتر مي گردد و جاي ناقصترها را طبق جبر زمان پر مي كند واين معنا از آن جا ريشه مي گيرد كه عالم انساني به مانند عالم حيوانات نيست كه مقتضيات زمان براي آنها هميشه يكجور باشد واقتضاي زمان ، زندگي آنها را دگرگون نكند وبراي آنها تجدد ونوخواهي ونوپرستي معنا نداشته باشد، جهان نو و كهنه، معنا و وجود نداشته باشد، علم براي آنها هر روز كشف تازه اي نكند و اوضاع آنها را متحول نسازد. انسان مانند حيوانات نيست كه در زندگي اجتماعي نه جلو رود و نه به عقب بر گردد، نه به چپ رود و نه به راست؛ بلكه به مقتضاي حريت و آزادگي عقل و اراده، از طرفي هواخواهي و برتري جويي و از طرف ديگر زندگي انساني هميشه دستخوش تغيير است؛ گاهي پيشروي است و گاهي عقبگرد، گاهي مظاهر علم است و گاهي مظاهر جهل وهواپرستي؛ خلاصه اين كه ابزار زندگي انسان در تحول و تغيير است و هر متغيري را ناگزير از حكمي نو ظهور است.

پديده هاي بي سابقه و نوظهور از جمله مبادي متغيراست.

سير تكاملي جامعة انساني، نياز هاي جديدي را طلبيده و مسائل پيچيده اي پيش روي او نهاده است كه هريك از آنها جايگاه ويژه اي را در فقه به خود اختصاص داده و پاسخي علي حده اقتضا مي نمايد. مسائلي از قبيل بودجه، كسري بودجه، مالياتها، حقوق گمركي، حقوق اداري، تقسيم بيت المال فقط به كارمندان دولت، سهام و دهها مسألة ديگر كه به اقتضاي نيازهاي جامعه در اين برهه از زمان پديد آمده است، زمينه ساز احكام نو و جديد مي باشد. پس گذشته از مسألة سير تكاملي بشر كه زمينه ساز

تغيير بود، نيازهاي اجتماعي نيز مي تواند فلسفة ظهور احكام جديد و نوظهور باشد(1).

في المثل با گذشت زمان يك سلسله قراردادهاي جديد و روابط حقوقي در ميان جوامع پيدا مي شود كه در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت، مثلاً در آن زمان چيزي به نام بيمه باشاخه هاي متعددش به هيچ وجه موجود نبود و همچنين انواع شركتها كه در عصر وزمان ما بر حسب احتياجات روز به وجود آمده است. پرواضح است كه اين گونه امور نيز مانند هر موضوع و واقعيت ديگر احكامي را در شريعت مي طلبند.

سوم از زمينه هاي متغير، اختيارات حكومتي است.

ادارة يك جامعه بزرگ و تعديل قواي آن، اختيارات و تصرفات ويژة حكومت را در شوؤن آن جامعه مي طلبد، حتي تصرفاتي كه مجازها را ممنوع ومباحها را حرام نمايد و به حكم اين كه اين سلسله تغييرات از يك خواست عمومي ريشه مي گيرد، هيچ گاه حكومت از اين جهت مورد اعتراض واقع نمي شود، بلكه اعمال نكردن اين سلسله اختيارات گاهي موجب اعتراض عمومي مردم گشته و مخالف خواست ملي قلمداد مي گردد. مثلاً در صدر اسلام اگر كسي شكاري مي كرد، كسي مزاحم او نمي شد و آزاد بود هر چه مي خواهد شكار كند و نيز آزاد بود كه هر چه مي تواند از زمينهاي موات را احيا نمايد و نيز آزاد بود كه هر چه مي تواند از مباحات را حيازت نمايد؛ اما امروز طبق اراده ملي، حكومت اسلامي آزاديهاي فوق را محدود و يا ممنوع ساخته است وشكي نيست كه تصرفات حكومتي، زمينة تغييرات وسيعي را در محدوده احكام جزيي فراهم آورده و راهها را براي احكام جديد باز مي نمايد.

_____

1 ـ تفسير نمونه 17: 346.

چهارم از زمينه هاي متغير، عناوين ثانويه است.

عناوين ضرر و حرج، تعسّرو تعذّر، از جمله اموري هستند كه مي توانند تغييرات زيادي را نسبت به احكام جزييه ايجاب نموده و منشاء نفي آنها تا زمان بقاي آن عناوين شوند. مسألة تحليل خمس در مقاطعي از تاريخ شيعه و مسألة حرمت روزه بر مريض و معالجه شدن زن نا محرم توسط طبيب مرد و عقاب نداشتن تخلف جاهل و دهها مورد در فقه همه از مسألة ضرر و حرج، تعسّر و تعذر سرچشمه مي گيرند. بنابراين تغيير پاره اي از احكام و پديد آمدن زمينة احكام جديد تنها در سير تكاملي تكنيك و مقتضيات زمان محصور نمي گردد، بلكه گاهي تغييرات جزييه از نحوه انعطاف پذيري شريعت سرچشمه مي گيرد؛ اين انعطاف را كسي از خارج به اسلام نداده است بلكه خودش اين گونه ساخته شده ونرمش و انعطاف ديني خود به خود مي تواند موجب اين تحولات باشد.

پنجم از زمينه هاي متغير، لزوم مراعات اهم درباب تزاحم است.

يكي از مسائل مورد اتفاق در فقه، مصلحت كوچكتر را فداي مصلحت بزرگتركردن است، بدين معنا كه اگر دو واجب يا دو حرام يكجا جمع شدند و مكلف قدرت انجام دو واجب و ترك دو حرام را ندارد، مي تواند به واجب اهم اخذ نموده و واجب مهم را ترك نمايد ويا تنها به ارتكاب مفسدة أقل بسنده كند. باب تزاحم چنانچه در مسائل فردي جاري است، در مسائل اجتماعي نيز موارد بسيار دارد؛ چرا كه جنگ مصلحتهاي جامعه مانند جنگ مصلتحهاي فرد است و تعارض مصالح گاهي موجب تغيير احكام اوليه گشته و مؤاخذه را از گردن مكلف بر مي دارد. مثلاً تصرف در مال مردم حرام است و

ترك اين تصرف چون مشتمل بر مصلحت است، واجب است. حال اگر مصلحت جامعه ايجاب نمود كه خياباني احداث شود و اتفاقاً خيابان در مسيري قرار گرفت كه صاحبان بعضي از منازل به خراب كردن منزلشان تن در نمي دهند، فقها فتوا مي دهند به جواز توسل به زور جهت خراب كردن خانه هاي مسير خيابان مشروط بر پرداخت قيمت واقعي خانه ها به صاحبان آنها . پس آن تصرفي كه در ابتدا حرام بود ومؤاخذة شرعي داشت با عروض مصلحت مهمتر، مجاز و مشروع قلمداد گرديد. وضع ماليات بخاطر مصالح عمومي و محدود نمودن مالكيتها بخاطر ايجاد تعادل و توازن اجتماعي (يعني مصلحت اجتماعي بيشتر) و دهها مورد ديگر در جامعه و نيز در تكاليف فردي، از همين جا يعني مراعات اهم ريشه مي گيرد. پيغمبر فرمود: «اذا اجتمعت الحرمتان طرحت الصغري للكبري» (1).

آيا ارتباط متغير و ثابت ممكن است؟

نتيجة مباحث گذشته به اين جا انجاميد كه كتاب و سنت، تغيير ناپذير و جاوداني هستند و ثابت شد كه مقتضاي طبيعت سيال و سير تكاملي ابزار زندگي و اقتضاي طبع بعضي از قوانين ديني و حوادث نوظهور، ناپايداري و تغيير موضوعات احكام كتاب و سنت است؛ اگر كتاب و سنت تغيير نا پذير است چگونه مي تواند بر متغيرها منطبق و با آنها مرتبط باشد و حال آن كه به ضرورت فقه و قواعد مسلم اصولي، متغيرها، احكام متغير مي طلبند. به عبارت ديگر اگر نيازهاي انسان كه از طبيعت و وسايل به دست آمده و گاهي از تغيير احكام اوليه تأمين مي گردد دائماً در تغيير است، در حالي كه كتاب و سنت و شريعت ثابت و پايدار است، پس چگونه شريعت و قانون ثابت مي تواند

_____

1 ـ اسلام و مقتضيات زمان 1: 82.

پاسخگوي آن نيازهاي متغير باشد و چگونه مي تواند خود را با متغير ها منطبق نمايد؟

بر اين اساس ماديين كه ابزار توليد و روابط اقتصادي را ريشه فرهنگ، دين، اخلاق و معنويات مي دانند و از طرفي ابزار توليد در طول زمان، به تناسب حاجت و نياز جامعه در تغييراست، هيچ دين و كتاب جاويد را نمي پذيرند. شبهه ارتباط ثابت با متغير ويا انطباق ثابت بر متغير به تعابير مختلف در نوشتة استاد مطهري (1)، الميزان (2)، تفسير نمونه (3)، اقتصادنا و دهها كتاب ديگر مطرح شده و به بيانات گوناگون به اين شبهه پاسخ گفته شده است و فلسفة طرح اشكال در مقاله ما و پاسخ آن، مقتضاي بحث ثابت و متغير است و اميدوارم در پاسخ اين شبهه بتوانم بياني وافي وشافي را به محضر قاريان مقاله تقديم دارم.

پاسخ اجمالي

درست است كه سير تكاملي ابزار توليد و اقتضاي طبع بعضي از قوانين اسلام و حوادث واقعه و مقتضاي طبيعت سيال، ايجاب مي كند كه هماهنگ با تغيير موضوعات احكام، احكام نيز تغيير نمايد، ولي بايد توجه داشت كه تفسير موضوعات جزيي، تغيير احكام جزيي را مي طلبد؛ پس با تغيير موضوعات احكام جزيي در احكام وسنتهاي كلي، اقتضاي هيچ تغييري صورت نگرفته است و هيچ مكتب شناسي معتقد به تبعيت قوانين كلي از قوانين جزيي نيست، بلكه در مكاتب حقوقي هميشه جزييات، تابع كليات هستند. بنابر اين پرسش فوق در صورتي درست است و مي تواند وارد باشد كه تمام قوانين اسلام جنبة جزيي داشته باشد و كلية احكام قرآن بنحو

_____

1 ـ نظام حقوق زن در اسلام، مقاله اسلام و تجدد زندگي و اسلام و مقتضيات زمان 1: 121، 36 و 11.

2 ـ الميزان 2: 123.

3 ـ تفسير نمونه 17: 364.

قضاياي خارجيه (به اصطلاح منطقيين) باشد، به اين معنا كه اسلام فقط حكم مشخص و جزيي تعيين كرده باشد؛ ولي با توجه به اين كه اكثر دستورات و قوانين اسلامي يك سلسله اصول كلي وبسيار وسيع وگسترده وبنحو قضاياي حقيقيه است ـ ومي تواند بر نياز هاي متغير منطبق گردد و احكام موضوعات متغير را زير پوشش قرار دهد و در عين حال جاودانگي خويش را هم حفظ نمايد ـ جايي براي ايراد فوق نخواهد بود. به عنوان مثال با گذشت زمان، قراردادهاي جديد و روابط حقوقي در ميان انسانها پيدا مي شود كه در عصر نزول قرآن وجود نداشت. در آن زمان چيزي به نام بيمه و بعضي از شركتهاي عصر حاضر نبود تا شارع حكمشان را بيان كند، ولي همة اينها را تحت يك ضابطه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ(1) قرار داده است كه با توجه به اطلاق و شمول خويش منطبق بر موارد فوق است. ونيز در طول تاريخ مصاديق متغيري داشته و ممكن

است در آينده نيز مصاديق ديگري برايش پيدا شود؛ پس اگر چه اين مصاديق متغيرند، او به مانند استواري آسمان نيلگون، استوار است و ديگر اين كه خيلي از مسائل اسلامي (قرآن و سنت) مسائل مسيري است و به مانند علامتهايي است كه جاده را مي نمايانند، يعني دعوت به در راه رفتن و نهي از بيراهه روي مي كند.

پس اگر اين چنين است، نبايد با تغيير زندگي، متغير شود؟ آيا علايم هدايت در جاده ها با تغيير كيفيت و كميت جاده ها متغير مي شود؟ با توجه به اين كه اين سلسله مسائل اسلامي در تمام ابعادش، چه فقهي وچه عقيدتي وچه اخلاقي، مسائل مسيري است، اگر چه در روابط انسان با انسان يا انسان با طبيعت، تغييراتي حاصل شود، چون كليات و علايم راه ثابت است، اين سلسله مسائل اسلامي «قرآن و سنت» جاويد است، هر چند جاده ها سال به سال نوتر و مدرنتر گردد و نيز بايد گفت اگر چه به قول ماديين، نيروهاي

_____

1 ـ سورة مائده: 1.

توليدي جبراً تكامل پيدا كند وروابط توليد وتوزيع ثروت عوض شود، سنتهاي حاكم بر جامعه و تاريخ و نظام كياني تغيير نخواهد كرد؛ آنچه كه تغيير مي كند جسم و جسمانّيات است و سنن، فوق مادي نيستند تا محكوم قانون حركت و تغيير باشند. خلاصه اين كه ويژگي كليت و متبوعيت، جاده نمايي داشتن و مادي نبودن، جاودانگي سنتهاي الهي (كتاب وسنت) را تضمين كرده و از اشكال فوق درامان داشته است.

پاسخ تفصيلي به شبهه انطباق ثابت بر متغير

در بيان تفصيلي پاسخ، ناگزير از دو مقدمه ايم:

الف ـ جامعة انساني مظهر قواي نفساني انسان است و نفس سه قوه اصلي دارد:

1 ـ شهوي كه ريشه و مبدأ گرايشهاي التذاذي است.

2 ـ غضبي كه علت برتري جويي و بي باكي است.

3 ـ عاقله كه منشأ انديشه هاي متعالي تسلط بر طبيعت و خويش و شناخت حقايق است. وقتي گفته مي شود اسلام يك نوع حكومت ملي است نه بدان معناست كه حكومت اسلامي در مسير تأمين خواستهاي غضبي و شهوي انسان است بلكه حكومت اسلامي (قرآن و سنت) در تمام دستوراتش جانب خواستهاي عقلي را گرفته و هدفش تأمين نيازهاي آن است و پر واضح است كه تامين خواستهاي عقلي مستلزم تعديل قوة شهوت و غضب است، چرا كه بدون اين تعديل وصول به خواستهاي عقلي محال است. پس توجه به خواستهاي التذاذي و غضبي تا حدي مورد تأييد است كه عقلي باشد و معاون و كمك كار عقل در رسيدن به اهداف بزرگ خويش باشد. در نگاه اسلام همانطور كه اگر كسي فقط به خواستهاي شهوي و يا غضبي پرداخته و از خواستهاي عقلي بازماند، يك حيوان ويا درنده بيش نيست، جامعه اي هم كه فقط در مسير تأمين نيازهاي مادي و شهوي ويا غضبي باشد و عقل و دين رافداي آنها سازد و

در خدمت آنها قرار دهد، يك اجتماع حيواني و يا وحشي بيش نيست. خلاصه اين كه قرآن وسنت هماهنگ و همسوي خواستهاي عقلي است.

ب ـ مقدمة دوم: يك سلسله اصول در اسلام بدان جهت جزو اصول متعارفه و مبادي تصديقيه فروع فقهي ديگر قرار گرفته كه از الهامات و خواستهاي ضروري عقل محسوب مي گردد و اين سلسله اصول مانند اين كه در اسلام ضرر نيست، حرج نيست، تكليف به غير مقدور نيست، جاهل معذور است، عدل حسن است و حكم به عدل واجب است وآن كه مشتمل بر مصلحت اهم ومقدم است، اطاعت ولي امر واجب است، مكره ومضطر تكليف ندارد و موارد ديگر، ضروري شرع وهم ضروري عقل است.

بنابراين نبايد هيچ حكمي كه در محدوده شريعت جعل مي شود، با اين مبادي در تضاد باشد و همة مسائل ديني چه سياسي و چه اقتصادي وچه فرهنگي وچه نظامي وچه اجتماعي بايد بر پاية آنها تنظيم و با آنها هماهنگ باشد، مگر آن كه حكمي موضوعش ضرر يا خطا يااكراه و... باشد كه در همين صورت نيز مسألة مورد بحث بايد زير پوشش اصلي برتر از اصول مذكور واقع شده باشد.

حال با توجه به اين دو مقدمه يعني:

الف ـ همسويي و هماهنگي قرآن با خواستهاي عقلي نه شهوي ونه غضبي.

ب ـ تصديق ضروري عقل و شرع به وجود يك سلسله اصول و مبادي مشترك، مي گوييم در سه قسم از اقسام زمينه هاي متغير:

1 ـ لزوم مراعات اهم.

2 ـ ضرورت تصرفات حكومتي.

3 ـ عناوين ثانويه، منشأ تغيير احكام، نفس كتاب و سنت است و اگر كتاب و سنت علت اين تغييرات باشد پس تأثر كتاب و سنت از آنها محال است و در اين جا بايد گفت آن كه به حكومت اجازه داد بر مبناي توازن و تعادل اجتماعي مالكيتها را محدود نمايد، قيمتها را كنترل كند و براي

حفظ نظام اسلامي ماليات جعل نمايد، خود شريعت است.

اين اجازة شرعي خواست ضروري عقل نيز به شمار مي آيد، او اطاعت اولو الامر را واجب قرارداد وبر حاكم اسلامي حكم به عدل را واجب نمود و فرمود: ﴿...وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ...﴾(1) ونيز فرمود ﴿...وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ...﴾(2) پس اگر حاكم اسلامي خود اولو الامر و يا نائب اولو الامر باشد، با توجه به اين كه اطاعتش واجب و اقامة عدل بر او واجب است و از طرفي اقامة عدل جزبا تصرفات منافي با احكام اوليه ميسر نيست، خواه ناخواه در اين جا احكام اوليه منتفي شده و تصرفات حاكم ممضي خواهد بود.

مرحوم نايني مي گويد: «از جمله وظايف ولي امر تشخيص كيفيت قراردادها و وضع قوانين و ضابط تطبيق آنها بر شرعيات و تمييز مواد قابل تغيير از ماعداست».

پس مي گويد: «مجموع وظايف راجع به نظم و حفظ مملكت وسياست امور، خواه دستورات اوليه كه راجع به

وظايف نوعيه است يا ثانويه كه متضمن مجازات است، از دو حال خارج نيست: چه بالضرورة يا منصوصاتي است كه در شريعت مضبوط است ويا غير منصوص است كه وظيفه عمليه آن بواسطة عدم اندراج تحت ضابط خاص و ميزان مخصوص، غير معين است كه اين قسم به نظر ولي نوعي موكول است وقسم اول به اختلاف اعصار و امصار تغيير پذير نيست و قسم دوم تابع مصالح و مقتضيات اعصار و امصار است و به اختلاف آن قابل اختلاف است، چنانچه با حضور امام معصوم هم منصوبان آنها اين اختيار را داشتند».

سپس اضافه مي كند: «مبادي اين اختيار قول حق ﴿... أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ...﴾ است چرا كه اطاعت اولو الامر كه معصومانند، در عرض اطاعت رسول

---

1 ـ سورة نساء: 58.

2 ـ سورة مائده:42.

آمده است. چنانچه نايب رسول «در زمان حيات حضرتش» مي توانست آن اختيارات را داشته باشد، نايبان او نيز مي توانند اين اختيار را داشته باشند».

در صفحه 69 مي فرمايد: «چون دانستي كه قسم دوم از سياسات نوعيه در تحت ضابط و ميزان معين غير مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضيات مختلف مي شود و از اين جهت در شريعت مطهر غير منصوص و به «من لـه ولاية النظر» موكول است پس البته قوانين راجع به اين قسم، نظر به اختلاف مصالح باختلاف اعصار لا محاله مختلف است و در معرض تغيير است و مانند قسم اول مبتني بر دوام نيست».

در پايان همان صفحه مي گويد: «منتحلين به اسلام چگونه از اين اصل غفلت نموده و زبان به اعتراض گشوده اند كه آيا اين تغيير عدول از واجب به حرام و بالعكس نيست؟».

نامبرده در جواب مي فرمايد: «اين عدول از حرام به واجب و بالعكس نيست، بلكه عدول از فرد واجب به فرد ديگر است وقدر مشترك حفظ نظام و سياست امور است كه واجب است و اختيار افراد تابع خصوصيات

مصالح و مقتضيات اعصار، وبه ترجيح من لـه النظر «والي» موكول است وبا ارجحيت و اصلحيت فرد ديگر، البته عدول لازم است».

مرحوم شهيد صدر (1) در اقتصادنا مي فرمايند: «ممكن است قايل شويم كه منع پيامبر از جلوگيري فضل ماء وكلاء، از قبيل احكام ولايي باشد نه از قبيل احكام تشريعي و احكام ولايي به گذشت زمان قابل تغيير است».

استاد شهيد مطهري (2) مي گويد: «اختيارات وسيع حاكم را هي است كه اسلام در بطن خودش قرار داده براي آسان بودن انطباق با نيازهاي واقعي و مي فرمايد اين كه مسألة متعه در زمان پيامبر گاهي تجويز شده و گاهي ممنوع، دليلش همين اختيارات

_____

1 ـ اقتصادنا: 414.

2 ـ اسلام و مقتضيات زمان: 64.

وسيع حاكم است».

همانطور كه نصوصات حكومتي منشأ ديني دارد، تغيير احكام اوليه و از فعليت افتادن بعضي از آنها در مورد متزاحمين نيز از خود شريعت و ضرورت عقل ريشه مي گيرد؛ چرا كه حديث «لا ضرر و لا ضرار في الاسلام» (1) وآيه «ما جعل عليكم في الدين من حرج» و حديث نبوي وارده «اذا اجتمعت الحرمتان طرحت الصغرى للكبرى» به مسألة حاكميت بخشيدن به عناوين ثانويه بر تمام قواعد ديني و تقديم اهم، مشروعيت بخشيده است؛ بنابراين وجود اين سلسله قواعد و مبادي خود مي تواند دليل بر پويايي دين «كتاب وسنت» و انطباق آن با مقتضيات زمان باشد و اشكال انطباق در اين سلسله متغيرات راه ندارد، چرا كه اين سلسله تغييرات معلول اصول ديني است، پس چگونه مي تواند منشأ تغيير دين شود؟ مگر تأثير معلول در علت ممكن است؟

بررسي و پاسخ اشكال در دو قسم ديگرِ از زمينه هاي متغير

اما حوادث نو ظهور اگر چه احكامي نو مي طلبد، ولي به حكم اين كه حوادث، مصاديق جزيي هستند و هر مصداق خارجي زير پوشش قواعد كلي قرار دارد و با تطبيق قانون كلي بر آن حكمش مشخص مي گردد، هيچ مشكلي را ايجاب نكرده و نمي تواند وسيله اي براي اهل مغالطه باشد. آنچه در اين باب لازم است، ملكة اجتهاد فقيه است كه بتواند با تطبيق اصول بر فروع و تشخيص مصداق اصل وردّ فروع به اصول پاسخگوي حكم حادثة واقعه باشد.

واما مسألة ترقيات زمان و تكامل ابزار زندگي نه تنها اقتضاي تغيير دين و مذهب

_____

1 ـ كافي 5: 194 و تهذيب الاحكام 7: 146.

و ساير معنويات را ندارد كه گاهي مي تواند همكار و ياور معنويات و وسايل بهتر پياده شدن دين باشد و اين از آن جاريشه مي گيرد كه اسلام به شكل ظاهر زندگي كه وابسته به علم و تكنيك است نپرداخته بلكه تمام همّ كتاب و سنّت به روح و هدف زندگي و راهي است كه به هدف منتهي مي گردد؛ از اين رو چه بسا ابزار علم كمكي به اصابت هدف باشد و موجب سرعت وصول آن گردد. لذا در اسلام فراگيري دانش و تكنيك به عنوان فريضه طرح شده است.

وديگر آن كه آيا مي توان مكتبي را كه يكي از مبادي احكام خويش را عقل قرار داده است با علم و تكنيك كه معلول عقل است در تضاد ديد؟ اگر، كتاب و سنت با عقل و حجت دروني همسو و هماهنگ است، هرگز نمي تواند با علم و ابزار آن و سير تكاملي ابزار زندگي در تضاد باشد و اين ملايمت و مسامحت نه بدان معناست كه ثابت رنگ متغير به خود بگيرد يا متغير در جازده و به ثابت تبديل شود، بلكه دستورات ثابت كه مي خواهد به روح معنا و هدف بخشد، اين سلسله تغييرات را مي طلبد.

اما بايد توجه داشت كه تغييراتي كه در ابزار حيات مورد توجه دين است تغييراتي است كه مطابق با حاجات واقعي بشر است و تغييراتي است كه از علم و تكنيك ريشه گرفته نه از هو سبازي آن و نيز بايد گفت بدان جهت كه يك سلسه حاجات بشر ثابت و يك سلسه از نيازهاي او متغيراست و قوانين و سنتهاي ثابت در جهت شكل بخشيدن به نيازهاي ثابت اوست و از طرفي اين نيازهاي ثابت بشري است كه نيازهاي متغير او را به دنبال دارد و نيازهاي متغير هميشه در خدمت نيازهاي ثابت است، مي توان گفت كه نيازهاي متغير كه تأمين كننده نيازهاي ثابت است نه تنها باسنت ثابت در تضاد نيست بلكه در خدمت آنها قراردارد.

چرا كه «لازم اللازم لازم» واما اين كه ابزار جديد احكامي نو مي طلبد، پاسخش

همان است كه بارها بيان شد وآن اين كه مقررات كلي اسلام كه به نحو قضاياي حقيقيه جعل شده اند، مجموع مصاديقي را كه در خارج وجود دارد و يا وجود پيدا مي كند زير پرچم خويش گرفته و حكم همه را تبيين كرده است واگر چه موضوع جديد حكم جزيي جديد مي طلبد، اين حكم جزيي جديد براي اين موضوع جزيي جديد از بطن آن كلي حاصل شده و از عدم، پاي به عرصه وجود نگذاشته است.

شبهه ارتباط متغير به ثابت در نگاه فلسفي و پاسخ آن

تا كنون بحث اين بود كه با وجودي كه مقتضيات زمان و حاجات واقعي انسان و ابزار توليد كه در خدمت حاجات و نيازهاي انسان است متغير است، چگونه مي تواند دين و راه و رسم زندگي ثابت و يكنواخت و جاويد باشد؟ كه پاسخ اين شبهه را بطور مستوفي بيان داشتيم؛ اما در نگاه اعتقادي، شبهة فوق الذكر به گونه اي ديگر مطرح مي شود و پاسخي ديگر مي طلبد كه در اين فصل بطور مختصر به اصل شبهه وپاسخ آن مي پردازيم.

شبهه فوق متوقف بر مبادي ذيل است:

1 ـ سنخيت ميان علّت و معلول

2 ـ بطلان دور و تسلسل.

3 ـ محال بودن تخلف معلول از علت. با توجه به اين سه اصل مي گويند حدوث و تغيير و حركت نظام كياني يك امر مسلم و بديهي است.

پس اگر اين نظام متغير معلول مبديي ثابت باشد، قاعده سنخيت از هم پاشيده مي شود و اگر مبداء هم متغير باشد باز به حكم اين كه هر امر متغير و حادثي نيازمند سبب و علتي است، بايد معلول ديگري باشد و هكذا عين همين سخن در علت ديگر جاري است. اگر سلسلة علل و معلولات بي نهايت باشد، اولاً مستلزم تسلسل است ثانياً بر خلاف عقل بديهي بوده و تحقق وسط بلا طرف است وهمه اين امور از محالات است.

و ديگر اين كه اگر سبب حادث، قديم و ثابت باشد، به حكم اين كه انفكاك معلول از علت محال است بايد عالم قديم باشد و يا قديم و ثابت، متغير و حادث باشد ولذا عده اي بر اساس همين اشكال اگر چه نظام علّي و معلولي را در تداوم نظام كياني پذيرفته اند، ولي اصل جهان مادي را بي نياز از علت دانسته و منكر مبدأ ثابت شده اند و به ازليت عالم به همان معنايي كه خودشان از ازليت مي فهمندتن درداده اند.

پاسخ اشكال ارتباط متغير به ثابت از نگاه فلسفي

پاسخ اين اشكال را از چند نگاه بررسي مي كنيم:

1 ـ از نگاه مشهور حكما. حكيم متأله سبزواري (1) در بيان نظر آنها مي گويد:

حركة دورية تجددت فيها و ذاتها قد ثبتت

كما بثابت ثباتها ارتبط كان لحادث حدوثها وسط

در اين نظريه حركت دورية فلكية، به اعتبار ذاتش و اين كه دائماً بين مبدأ و منتهي است، ثابت و به اين جهت «حركت توسطيه» به مبدء ثابت مرتبط مي شود و از آن جهت كه اين امر ثابت راسم امر ممتد متجدد است، «حركت قطعيه» مستند حوادث زمانه مي شود؛ پس حوادث زمانه به بعد تجددي اين حركت مرتبطند و خود اين حركت به اعتبار ثباتش به مبدأ ثابت مرتبط است.

2 ـ صدر المتألهين(2) به مانند حكما، همة حوادث را مستند به حركت مي كند اما نه حركت عرضية يعني حركت در «كيف، كم، اين و وضع» بلكه حركتي كه مستند به تغييرات و حوادث است، حركت جوهري است يعني مجموعة حركات و تغييرات كه در مجموع جهان است به حركت در ذات آنها منتهي شده و حركت ذاتي طبيعت و عين

هويت طبيعت است؛ نه اين كه طبيعت چيزي باشد و حركت آن چيزي ديگر بلكه هويت طبيعت عين تجدد و تغير است و با اين فرض علت طبيعت عين علت تجدد است. پس جاعل ثابت و فاعل الهي چيزي را كه في حدّ ذاته تجدد است جعل كرد يعني فاعل الهي وجودي ايجاد نمود كه عين تجدد است نه اين كه وجودي آفريد و او را متجدد قرارداد. پس تجدد چون ذاتي وجود است، علت نمي طلبد (الذاتي لا يعلل).

3 ـ متكلمين حوادث عالم را به اراده حق مستند نموده و اراده را از صفات فعل مي دانند.

4 ـ عرفا موجودات عالم را مظاهر اسما و صفات حق دانسته، تبدلات و تغيرات را به خفاي ظهور ارجاع مي دهند.

والسلام عليكم ورحمة ا وبركاته